

زبان فارسی و احساس ناتوانی مترجم

گزارشی از سومین نشست
نقد کتابهای علمی - آموزشی کودکان و نوجوانان

سومین نشست نقد کتابهای علمی - آموزشی، شانزدهم دی ماه، با موضوع «ترجمه کتابهای کودکان و نوجوانان» برگزار شد. در ابتدای نشست که با حضور محمود حکیمی (سخنران این نشست)، پرویز امینی، مجید عمیق، مهدی حجوانی، حسین بکایی، حمیدرضا حقیری و برخی از علاقه‌مندان برگزار شد، حاضران به تبادل اخبار در حوزه کتاب کودک و نوجوان پرداختند. سپس محمود حکیمی، در بخش اصلی نشست، با موضوع «ترجمه کتابهای کودکان و نوجوانان»، به ایراد سخنرانی پرداخت.

حکیمی: من می‌خواهم درباره وضع ترجمه کتابهای علمی نوجوانان و جوانان در ایران امروز سخن بگویم. اما وارد شدن به این بحث، مقدماتی را می‌طلبد که بدون ذکر آن مقدمات، وارد شدن به آن موضوع چندان مفید نیست، من تلاش می‌کنم که از این مباحث مقدماتی، به سرعت بگذرم تا به اصل موضوع برسم. مهم‌ترین سخنی که باید در آغاز گفت، این است که وسعت زبان هر قوم و قدرت تعبیر آن، نمودار غنای فرهنگ و عمق اندیشه آن مردم است. این روزها بسیاری از مترجمان، مخصوصاً مترجمان کتابهای علمی از تنگ میدانی زبان فارسی شکایت می‌کنند. آنان می‌گویند که ما مطلبی را درک کرده‌ایم، ولی در بیان آن به فارسی، به واسطه فقدان کلمه و ترکیب و تعبیر و اصطلاح لازم، احساس ناتوانی می‌کنیم. فراموش نمی‌کنم که در سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۴، ویرایش کتابهای درسی علوم انسانی را در دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی درسی برعهده داشتیم. اغلب مترجمان تازه‌کار، از کمبود واژه‌های فارسی برای بیان مقاصد خود گله داشتند. اما وقتی با آنان به گفت‌وگوی علمی می‌نشستیم و به نقد سطر به سطر ترجمه‌شان می‌پرداختیم، اذعان می‌کردند که زبان فارسی بر



فرهنگی پرتوان و دیرینه تکیه دارد و زبانی توانا، بارور و وسیع است و اشکال بزرگ در این است که مترجمان تازه‌کار ما از قوت و پویایی زبان خویش آگاهی کافی ندارند. امروزه به چند دلیل، در هر ماه و در هر هفته، ده‌ها کتاب تازه روانه بازار کتاب می‌شود.

این جنبش تألیف و ترجمه کتاب‌های تازه، با افزایش سریع تعداد ناشران در دهه اخیر، روندی تازه یافته است. این جنبش فرهنگی به راستی مایه مسرت و امیدواری است، اما ما پس از مطالعه بسیاری از کتابهای ترجمه شده، مخصوصاً آثار ترجمه شده برای کودکان و نوجوانان، متوجه این مشکل بزرگ می‌شویم که اغلب مترجمان ما مهارت و آگاهی خویش از زبان مبدأ، یعنی زبانی را که از آن ترجمه می‌کنند، کافی می‌دانند و به همین سبب، بدون آگاهی از فرهنگ زبان مقصد، یعنی زبان فارسی، شروع به ترجمه می‌کنند. بارها مطلبی را خوانده‌ام و متوجه شده‌ام که مترجم، اگرچه ایرانی است، هیچ آنسی با زبان فارسی، یعنی زبانی که با آن سخن می‌گوید، ندارد. ممکن است بپرسید که مگر ممکن است شخصی به زبانی سخن گوید، اما آنسی با آن زبان نداشته باشد.

من می‌گویم وقتی در قلمرو ترجمه، سخن از انس با زبان به میان می‌آوریم، در واقع از ادبیات آن زبان سخن می‌گوییم. به نظر من، کسی که می‌خواهد ترجمه کند، قبل از هرچیز باید به دانش خویش از ادبیات فارسی بیفزاید. فراموش نکنیم که زبان، وسیله اندیشیدن است و کسی که زبانش پریشان و نابه‌سامان است، فکرش نیز پریشیده و ناستوار خواهدماند و در اینجا قبل از هرچیز باید سخنی از استادمهدی افشار بیاورم که در مقدمه کتاب فوق‌العاده ارزشمند سی سال تجربه در ترجمه، می‌گوید:

«... ترجمه مثل نخ کشیدن دانه‌های مروارید است. باید بنشین و تک تک دانه‌ها را برگزینی و با نظمی خاص آنان را به نخ بکشی. [اگر می‌خواهی مترجم خوبی باشی] نمی‌توانی بی‌نظم و شتابزده باشی که ترجمه، بی‌نظمی و شتاب‌زدگی را بر نمی‌تابد. باید واژه‌گزینی کنی، معادل‌ها را در زبان مادری‌ات سبک و سنگین کنی... ترجمه تقلید نیست، تکرار حرف‌های دیگران نیست. بازآفرینی است و بازگویی حرف‌ها به شیوه‌ای دیگر است. ترجمه، خود عین آفریدن است و عین خلاقیت و آفریدن و خلق کردن.» و چه تعبیر جالبی است «ترجمه مثل نخ کشیدن دانه‌های مروارید است». اکنون من سخن اول را درباره‌ی دشواری کار ترجمه از زبان یک انسان فرهیخته، یعنی استاد مهدی افشار گفتم. اما می‌خواهم بگویم که گام دوم، یعنی آشنایی با ادبیات فارسی هم چندان آسان نیست. ادبیات کلاسیک ایران، پر بار از اندیشه‌های شگرف بزرگان و جلا یافته از زلال عرفان، بدون تردید در میان ادبیات جهان استثنایی و یکتاست. من عقیده دارم که مترجم فرهیخته و اندیشمند، اگر قبل از شروع به کار ترجمه، تاریخ بیهقی، اثر ابوالفضل

محمدبن حسن بیهقی (۳۸۰-۴۷۰ ه. ق.)، دبیر فاضل غزنویان را که به راستی اوج بلاغت زبان پارسی در آن دوران است، خوانده باشد، از کمبود واژه‌های فارسی در ترجمه کتاب‌های ادبی و علمی شکایت نمی‌کند. نمی‌خواهم در اینجا درباره‌ی ارزش تاریخی کتاب بیهقی سخن گویم. من در کتاب هزار و یک حکایت تاریخی، بارها از تاریخ بیهقی داستان‌های تاریخی زیبا آورده‌ام، اما می‌خواهم بگویم که بیهقی در کتاب خود، از واژه‌ها و ترکیبات زیبایی استفاده کرده است. بیهقی در داستان زیبای ملاقات بدون اجازه هارون الرشید و فضل ربیع با ابن سماک، از زاهدان نامی قرن دوم، چه با مهارت با فارسی سلیس و روان می‌نویسد:

«... فضل کنیزک را گفت: شیخ کجاست؟ گفت: بر این بام. بر بام خانه رفتند، پسر سماک را دیدند در نماز می‌گریست و این آیت می‌خواند: أَفَحَسِبْتُمْ إِنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا و بازمی‌گردانید و همین می‌گفت. پس سلام بداد که چراغ دیده بود و حس مردم شنیده، روی بگردانید و گفت: سلام علیکم. هرون و فضل جواب دادند و همان لفظ گفتند. پس پسر سماک گفت: بدین وقت چرا آمده‌اید و شما کیستید؟

فضل گفت: امیرالمؤمنین است و به زیارت تو آمده است که چنان خواست که ترا ببیند. گفت: از من دستوری بایست به آمدن و اگر دادمی، آن گاه بیامدی که روا نیست مردمان را از حالت خویش درهم کردن...»

و عنصرالمعالی (متولد ۴۱۲ ه. ق.) نگارنده قابوسنامه، چه زیبا به زبان فارسی روان و سلیس می‌گوید: «... نگر تا ستوده جاهلان نباشی که ستوده عام، نكوهیده خاص بود.» و خواجه نظام الملک، در سیاستنامه، چه واژه‌های زیبایی از کنایه، استعاره و ارسال مثل به کار می‌برد. به عنوان مثال، اگر شما بخواهید برای واژه Salvation معادلی بیابید، اگر به فرهنگ لغات مراجعه کنید ده‌ها واژه نظیر نجات، رهایی، آزادی از قید گناه، طریق نجات، سبب نجات، حفظ از نابودی و نیز واژه رستگاری را می‌یابید که زیباترین آنها رستگاری است که نظام الملک، بارها در سیاستنامه به کار برده است. بگذارید مثال دیگری بزنم. برای واژه Officials فرهنگ نشر نو، واژه مأمورین عالی‌رتبه را به کار برده است. در سیاستنامه به واژه گماشتگان برمی‌خوریم که واژه‌ای زیباست و معنا را به خوبی می‌رساند. برای رساندن معنی کسی که از کسی شکایت دارد، نظام الملک، واژه جالب و زیبای دادخواه را به کار برده که خوشبختانه در چند دهه اخیر، مترادف شاک و عارض به کار رفته و اکنون برای واژه Petitioner معادل خوبی است و اما واژه‌هایی که امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ه. ق.)، در کیمیای سعادت، برای دو واژه عقده حقارت و خود بزرگ بینی به کار برده، واقعاً زیباست. غزالی برای خود کوچک بینی یا عقده حقارت complex inferiority واژه «خوار خویشتنی» را به کار برده و برای خود بزرگ بینی، واژه «بزرگ خویشتنی» و اما

واژه‌هایی که فرمانروای ملک سخن، سعدی شیراز در دو کتاب گلستان و بوستان آورده، به راستی زیباست. مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی در مقاله ارزشمندی، تحت عنوان فایده انس با زبان فارسی در ترجمه، واژه‌های زیر را به عنوان مثال، همراه با واژه‌های انگلیسی آن آورده است:

آمیزگار Sociable

آشفته هوش diordered sense

پریشیده عقل distraught in reason

پراکنده خاطر distraught of mind

خاطر پریش mind-disturbing

خوش منش pleasant-natured

دژم روی morose - faced

ستیهنده brawler

پخته رأی mature of judgment

O رالف والدو امرسون، شاعر معروف آمریکایی، آن چنان تحت تأثیر اندیشه‌های سعدی قرار می‌گیرد که درباره او می‌گوید: «بشریت به سعدی علاقه‌مند است... سعدی شاعر دوستی، صحبت، قهرمانی، ایثار، بخشندگی، صفا و عنایت الهی است.»

گلستان سعدی تاکنون، توسط ۸ نفر به زبان انگلیسی ترجمه شده است که من بهترین ترجمه را از ادوارد هاتسک می‌دانم و لذا گزیده حکایات و اشعار گلستان سعدی را با ترجمه وی در سال ۱۳۷۶ منتشر ساختم. ادوارد با همه تسلطی که به زبان و ادبیات فارسی دارد، گاه در ترجمه احساس ناتوانی می‌کند. به عنوان مثال، وی این شعر سعدی را:

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد

گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش

چنین ترجمه کرده است:

in the day of Calamity Say to
of prosperity" Who desires Succour
him "Be generous in times

می‌بینید که مترجم فرهیخته، مانند بسیاری از مترجمان دیگر، واژه generous را معادل فتوت و جوانمردی به کار برده است، در حالی که این واژه بیشتر برای تعریف یک انسان سخی به کار می‌رود. شناخت معنای درست جوانمرد و جوانمردی، به مطالعه بخشی از فرهنگ ایرانی، یعنی فرهنگ فتیان، عیاران و جوانمردان نیاز دارد، که یک مترجم انگلیسی زبان، نمی‌تواند مطمئن باشد که با مراجعه به یک واژه نامه فارسی - انگلیسی، معنای درست آن را دریافته است.

در ترجمه از انگلیسی - به فارسی نیز همین مسئله حاکم است. ما حتی در مورد ترجمه کتابهای علمی و غیرعلمی کودکان و نوجوانان، از زبانهای اروپایی به فارسی باید با فرهنگ مردمی که آن کتاب در آن سرزمین چاپ شده، آشنا باشیم، زیرا که در بسیاری موارد از درک درست اصطلاحات عاجز خواهیم بود.

به موضوع اصلی برگردم که گفتم زبان فارسی از نظر واژه، به قول مرحوم یوسفی، دچار تنگ میدانی

نیست. بهتر است سری هم به شاهنامه و حکیم توس بزنیم. واژه‌هایی که هزار سال پیش، فردوسی عزیز به کار می‌برد، به راستی واژه‌هایی است جاندار. من فرصت آن را ندارم که درباره فردوسی، به تفصیل سخن گویم و اگر هم بحث درباره او را مطرح ساختم، نبوغ آن بزرگمرد است در ساختن و به کار بردن زیباترین واژه‌های فارسی. من فقط یک سخن از مرحوم دکتر سیدحسن سادات ناصری، راجع به فردوسی نقل می‌کنم که گفت: «تا به امروز شاعری به نامداری و بزرگواری و استادی و چیره دستی، مانند فردوسی در میدان سخن گستری ادب فارسی، پا به عرصه سخنوری نگذاشته است.»

به نظر من تا کسی شاهنامه را چندین بار نخوانده باشد، ارزش این سخن مرحوم سادات ناصری را متوجه نمی‌شود. بگذارید یک مثال بزنم:

خداوند در سوره فاطر (آیه ۳۰) و چند سوره دیگر، خود را غفور و شکور نامیده است. اغلب مترجمانی که قرآن کریم را به فارسی ترجمه کرده‌اند، معمولاً واژه آموزنده و حق شناس را برای واژه غفور و شکور آورده‌اند. اما فردوسی پاکزاد، واژه زیبای «نیکی شناس» را به کار برده که به نظر من بسیار جالب‌تر از واژه‌های دیگر است.

ز کردار هر کس که دارم سپاس

بگویم به یزدان نیکی شناس

ز دادار دارنده، یکسر سپاس

که اویست جاوید نیکی شناس

نباید که شد جان ما بی سپاس

به نزدیک یزدان نیکی شناس

کتاب «نامه باستان» حکیم توس، نماد و نمود فرهنگ آزادگی و ستم ستیزی و پاسدار ارزشهای انسانی است. وی موجوداتی را که نام انسان بر خویش نهاده‌اند، اما با فزون خواهی، موجبات فقر و رنج محرومان و درویشان را فراهم می‌کنند و سپس آنان را به سبب فقرشان تحقیر می‌کنند، از اهریمن بدتر می‌داند. خواندن یا شنیدن واژه‌هایی که فردوسی برای انسانهای بی‌تفاوت، انسان‌های بی‌خرد و انسانهای بی‌درد به کار می‌برد، به راستی لذت بخش است. فردوسی می‌گوید که برای آدم بی‌تفاوت و خونسرد و بی‌درد نه خوبی و بدی، نه حق و باطل و نه آغاز و فرجام مطرح است. او خوشبختی را در خوب خوردن و خوب خوابیدن و لذتجویی می‌داند و نه چیز دیگر:

خور و خواب و آرام جوید همی

وزان زندگی کام جوید همی

نه گویا زبان و نه جويا خرد

ز خار و ز خاشاک تن پرورد

نداند بد و نیک و فرجام کار

نخواهد ازو بندگی کردگار

فردوسی، بدون تردید در عفت کلام، در میان

شاعران و ادیبان ایران زمین، کم نظیر است. اما همین





فردوسی، وقتی پای انسان‌های بی تفاوت و لذتجو که همه چیز را برای خود می‌خواهند، به میان می‌آید، چون سخنوری آتشین زبان، بر آنان می‌خروشد و آنان را «زاغ ساران بی آب و رنگ» می‌نامد:



از این زاغ ساران بی آب و رنگ
نه هوش و نه دانش، نه نام و نه ننگ
دل من پر از خون شد و روی زرد
دهان خشک و لب‌ها شده لاژورد

سخن از انس با زبان فارسی، به معنای آن نیست که ما یک فرهنگ لغت‌نامه فارسی به فارسی فراهم آوریم و شروع کنیم به حفظ کردن واژه‌های آن. نه، مقصود آن است که ما شاهنامه بخوانیم. گلستان و بوستان، بخوانیم و بعد خواهیم دید که زبان فارسی، از نظر واژه، دچار تنگدستی و تنگ میدانی نیست. هر زبانی در طول عمر خویش به همان نسبت که مفردات و ترکیباتی را فراموش می‌کند و کنار می‌نهد، به اقتضای نیازهای خود، کلمات و ترکیبات جدیدی نیز پدید می‌آورد. مثلاً در قرون چهارم و پنجم هجری - که از دوره‌های درخشش تمدن ایران اسلامی است و در زمینه‌های دینی، فلسفه، اخلاق، پزشکی، ریاضی و نجوم آثار گوناگون پدید آورده‌اند. اهل قلم هر جا احساس نیاز کرده‌اند، به ابداع کلمات و ترکیبات جدید پرداخته‌اند. هم از راه اشتقاق و هم از طریق استفاده از پسوندها و پیشوندها و ترکیب آفرینی که منابع عمده استعداد گسترش زبان فارسی است.

به عنوان مثال، ابن سینا، در نگارش بخش الهیات دانشنامه علایی، مفردات و ترکیبات فارسی فراوانی در برابر مفاهیم علمی موردنیاز اندیشیده و به کار برده است که برخی از آن‌ها به عنوان نمونه ذکر می‌شود:

- اندریافت: ادراک
- بی‌گسستگی: لاینقطع
- پیوسته: متصل
- پیوانیدن: متصل ساختن
- جنبش: حرکت
- اندریابنده: مدرکه
- اندریافته: مدرک
- این جهانی: دنیوی
- پسودن: لمس کردن
- توانش: قدرت
- جنباننده: محرک
- جنبنده بخواست: متحرک بالاراده
- چهارسویی: مربع بودن
- سه سویی: مثلث بودن
- خُرد نفسان: صاحبان نفوس ضعیفه
- سازوار: متناسب، موافق
- کنندگی: فاعلیت
- گسسته: منفصل
- ناراستی: عدم صحت، بطلان
- درازنا: طول
- مستی ده: موجد

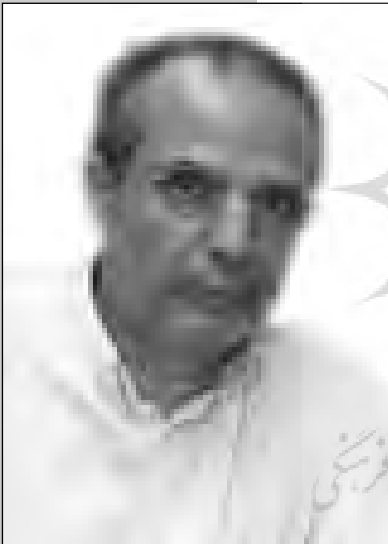
ابن سینا، هوشمندانه، واژه‌هایی را به کار برده است که ما امروزه از آن استفاده می‌کنیم، بی‌آن که بدانیم این واژه‌ها از ابتکارات و ابداعات ابوعلی سیناست.

- ناپذیرا: دافع
- ناتابشی: عدم انعکاس
- گسستگی: انفصال
- بساوایی: لامسه
- ناطبیعی: غیرطبیعی
- ناپذیریایی: دافع بودن
- بستناکی: انقباض
- همسایگی: مجاورت
- نامانده: غیرشبهه
- نادیداری: غیرمرئی

شادروان دکتر محمد معین، در تحقیق عالمانه خود، تحت عنوان «لغات فارسی ابن سینا و تأثیر آن در ادبیات»، در این زمینه، به تفصیل سخن گفته و علاوه بر آثار ابوعلی، تأثیر او را روی نویسندگان بعدی مورد بررسی قرار داده است.

اکنون که از اندیشمندان بزرگ ایرانی که در پدیدآوردن واژه‌های جدید فارسی کوشش کردند، سخن به میان آمد، حیف است که از ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ ه. ق.)، ریاضی‌دان، منجم، جغرافیدان و فیلسوف و سیاح بزرگ ایرانی سخن نگوئیم. شاید شما تاکنون از روح تحقیق و تدقیق و احاطه او در ادیان و ملل و نحل، مطالب بسیار خواننده باشید، ولی ندانید که وی با ابداع واژه‌های بسیار فارسی، راه را برای نوشتن کتاب‌های علمی به زبان فارسی باز کرد. مرحوم استاد جلال‌الدین همایی، در مقدمه‌ای که بر کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم ابوریحان نگاشته، چنین می‌نویسد:

«جهات اهمیت کتاب التفهیم این است که استاد ابوریحان، در نوشتن این کتاب کوششی به سزا داشته که تا می‌تواند به جای لغت‌ها و اصطلاحهای علمی که در آن زمان به عربی متداول بوده است، کلمات فارسی اصیل بگذارد. به طوری که هم عبارات مفهوم باشد و هم اسلوب از شیوایی و بلاغت ادبی نیفتد و به راستی خوب از عهده برآمده و کاری شگرف انجام داده است. از این جهت، کتاب تفهیم با قطع نظر از خصوصیات و مزایای دیگر، مخزن پرمایه‌ای است از لغات و اصطلاحات و ترکیبات قدیم فارسی و گویی هدف و مقصود ابوریحان، در نوشتن این کتاب، دو غرض عالی بوده است: یکی بیان مطالب چند رشته از فنون ریاضی و هیأت نجوم و دیگر احیای زبان فارسی و سرمشق دادن و راه باز کردن برای نوشتن کتاب علمی به فارسی، برخلاف معمول علمای آن زمان که کتب علمی را به زبان





عربی می‌نوشتند.»^۲

استاد جلال‌الدین همایی، در پایان مقدمه محققانه خود بر کتاب التفهیم، فهرستی از واژه‌ها و اصطلاحات ابداعی ابوریحان را فراهم آورده که نشان‌دهنده قدرت تعبیر ابوریحان و نموداری از نظام کاربرد کلمات و اصطلاحات جدید است. مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی، در این باره می‌نویسد:

«تأمل در این کلمات، طرزکار و پویایی دستگاه لغت‌آفرینی زبان فارسی را نشان می‌دهد.»

در اینجا به عنوان نمونه، واژه‌هایی از ابوریحان نقل می‌کنم که البته بیشتر در زمینه نجوم و اخترشناسی است:

بسیار پهلو: کثیرالاضلاع

بهاری: ربیعی

آتش آسمانی: صاعقه

برج تاریک: مظلم

بن کوه: مسقط الحجر

روندگان آسمانی: سیارات

ستاره‌یاب: اسطرلاب

فروسو: تحت

قوت اندیشیدن: قوه متفکره

بیماری ناک: علیل المزاج

پاسیدن: رصد کردن

ستاره ایستاده: کوکب ثابت

کاست و برافزود: تفریق و جمع

گرفتگی: کسوف و خسوف

میانگی: اوسط

کشتمند: زمین زراعتی

کنارشی: مغرب، کوکب نزدیک صبح

ابوریحان، تمام اصطلاحات نجومی و نامهای برج‌ها و روزها و جز آن‌ها را به زبان فارسی آورده و معادل آن‌ها کلماتی جسته و یا اندیشیده است.

خوب، قرار شد که درباره آنس با نویسنده صحبت کنم. آنس با نویسنده، نه تنها در مورد ترجمه یک اثر لازم است، بلکه در مورد درک اندیشه و اهداف نویسنده‌ای که به زبان خودمان، یعنی زبان فارسی می‌نویسد هم ضرورت دارد. بگذارید خاطره‌ای نقل کنم. چند سال پیش، آقای می‌گفت که می‌خواهم نقدی بر یکی از آثار شریعتی بنویسم و من با صراحت، به او گفتم که نمی‌توانید. خیلی جاخورد و گفت: چرا نمی‌توانم؟ جواب دادم: برای این که شما با آثار شریعتی آنس ندارید و اگر راستش را بخواهید، زبان او را نمی‌فهمید. او با عصبانیت گفت: مگر او با چه زبانی می‌نویسد. او به زبان فارسی می‌نویسد و زبان من هم فارسی است. گفتم این درست، ولی چون با او انس نداشته‌اید، خیلی از جاها متوجه نمی‌شوید که مقصود او چیست. شما برای این که بتوانید کتاب او را نقد کنید، باید همه آثار او را بخوانید و برخی از آثار او را مجبور هستید که چند بار بخوانید. آن وقت اشکالی ندارد که یکی از کتاب‌های

او را نقد کنید و البته یک نکته دیگر هم در این جا

خیلی مهم است. شما برای این که جملات و عبارات شریعتی را درست بفهمید، باید مثل او اهل درد باشید. اگر مثل او اهل درد نباشید، خیلی از حرف‌های او را نمی‌فهمید.

آن همکار محترم من، باز هم اندکی عصبانی شد و گفت: از کجا می‌دانید که من اهل درد نیستم. من هم اهل درد هستم. در جواب گفتم: بله، شما هم اهل درد هستید، ولی درد شما این است که چرا سه ماه است حق مدرسی را به شما نمی‌دهند. یعنی سه هزار و پانصد تومان از بقیه استادان کم‌تر می‌گیرید. اما یکی از دردهای جانسوز دکتر شریعتی، این است که چرا از مذهب اسلام که دین آگاهی و آزادی است، استفاده ابزاری می‌شود، آن هم برای ایجاد جهالت و استبداد دو چیز است که پیامبر اسلام، مبعوث شد برای مبارزه با آن‌ها: جهالت و خودکامگی آن چه گفتم، برای مقدمه بود.

در دو جلسه گذشته، عرض کردم که مترجمی یکی از آثار علامه محمد اقبال را ترجمه کرده بود. ناشر محترم، آن ترجمه را در اختیار من گذاشت تا درباره آن نظر بدهم. آن ترجمه را دوبار خواندم و آن را با متن اصلی مقابله کردم و متوجه اشتباهات فاحش مترجم شدم. قرار شد با مترجم محترم جلسه‌ای داشته باشیم. مترجم محترم آمد. او از انگلستان، در یک رشته فنی، دکتر گرفته بود. واژه‌ها را با تلفظ صحیح ادا می‌کرد و انگلیسی را خیلی روان حرف می‌زد و از این نظر، اندکی هم مغرور بود. از من گله می‌کرد که چرا ارزش ترجمه من را نزد ناشر پایین آورده‌اید. من به وی گفتم: صادقانه بفرمایید آیا تا به حال اثری از علامه اقبال خوانده‌اید؟ در پاسخ گفت: نه. من هم بدون رودربایستی عرض کردم، پس بروید مثنوی‌های اسرار خودی، رموز بیخودی، زبور عجم، گلشن راز جدید، بندگی نامه، پیام مشرق و جاویدنامه مرحوم اقبال را دوبار بخوانید و سپس نگاهی به ترجمه خودتان بیفکنید و آن وقت منصفانه قضاوت کنید که چقدر ترجمه شما از مقصود اصلی نویسنده کتاب دور است.

آقای کامران فانی نویسنده، مترجم و پژوهشگر نام آور و پرتلاش ما در کتاب سی سال تجربه در ترجمه که به کوشش آقای مهدی افشار منتشر شده و کتاب فوق‌العاده ارزشمندی است، به یک نکته مهم اشاره می‌کند و خطاب به مترجمان جوان و تازه‌کار می‌گوید: «شما وقتی می‌خواهید اثری را ترجمه کنید، باید با آثار آن نویسنده یا نوع کارهای او مأنوس باشید؛ یعنی وقتی می‌خواهید از نویسنده‌ای اثری را ترجمه کنید، اگر از آن نویسنده چند کتاب دیگر خوانده باشید، به شیوه مطلوب‌تری ترجمه می‌کنید تا این که اولین بار باشد که با آن کتاب و آن اثر و آن نویسنده و آن فکر مواجه می‌شوید. بنابراین، در ترجمه، انس داشتن با کار نویسنده خیلی مهم است.»^۲

خوب، تصور می‌کنم که درباره فایده انس با زبان فارسی و انس با نویسنده، در ترجمه به اندازه کافی صحبت کردم.

البته، این را هم عرض کنم که یکی از نشریات فوق‌العاده ارزشمندی که برای من بسیار مفید بوده، مجله «مترجم» است که در مشهد منتشر می‌شود و پر از نقدهای خوب و ارزشمند سرشار است. مشکل بزرگی که مترجمان ما با آن مواجه هستند، مسئله دیکشنری‌ها یا فرهنگنامه‌هاست. اگر در جلسه آینده به من فرصت بدهند، من در مورد دو دیکشنری که به همراه آورده‌ام، صحبت خواهم کرد. یکی از این دیکشنری‌ها از آلمانی به فارسی است. من ثابت می‌کنم شخصی که این دیکشنری را ترجمه کرده، مسایل ابتدایی ادبیات فارسی را نمی‌داند و آن قدر جرأت داشته که دیکشنری ترجمه کرده است و بعد هم این دیکشنری، چندین چاپ خورده. واژه‌هایی به کار برده است که تا من نخوانم، شما باور نمی‌کنید که کسی این جرأت را داشته باشد که این واژه‌ها را به کار ببرد. به عنوان مثال، «کوبیدن یقه به سقوط»، «معتمد به فتنه»، «جمل باز شده»، «مستفد»، «متروکات»، «جاروی منحوه»!

آخر شما با چه جرأت دیکشنری در می‌آورید؟ البته بگویم، در دیکشنری انگلیسی به فارسی هم این غلط‌ها وجود دارد.

نقد بسیار جالبی خوانده‌ام درباره کتاب «فرهنگ اصطلاحات سیاسی». دو نفر آمده‌اند و واقعاً واژه‌های عجیبی به کار برده‌اند. مثلاً «اعطای لقب شوالیه» که ترجمه شده است، «به مرتبه سوار نایل می‌شود». این نقاد عزیز که من خیلی از ایشان تشکر می‌کنم، می‌گوید: «از نکات کلی که می‌توان به آن اشاره کرد، این است که مترجمان همه جا شکل مصدری واژه را به صورت سوم شخص در آورده‌اند.»

وقت‌تان را نمی‌گیرم، ولی می‌خواهم بگویم که همه تفصییرها را به گردن مترجم نیندازیم. یک مترجم تازه‌کار، امثال این دیکشنری را می‌خرد و می‌بیند که خیلی شکیل و ارزنده است، شروع می‌کند به ترجمه. او متوجه نمی‌شود که مترجم دیکشنری، واژه‌ها را به خوبی به کار نمی‌برد.

بکایی: تشکر می‌کنیم از استاد حکیمی. استفاده کردیم. شیرین و جذاب بود. هم علمی بود، هم داستانی. هم پدرا نه بود و هم حکیمانه و هم استادانه. اگر دوستان در مورد صحبت‌های آقای حکیمی نکته‌ای دارند، در خدمت‌شان هستیم.

حقیقی: شما از سعدی (به گمانم) مثال آوردید؛ «پیشیده عقل» یا «خار خویشتنی» که از غزالی بود. شما گفتید که ما می‌توانیم معادلهای خیلی خوبی پیدا کنیم از متون کهن‌مان. من چند نکته را می‌گویم: به نظر من اصلاً لزومی ندارد که ما به دنبال یک معادل بگردیم؛ این بخش بسیار کوچکی از نیازهای ما را می‌تواند برآورده کند. ضمن این که هر مفهومی که از زبان‌های دیگر می‌آید، یک چیز جدید است و واژه جدید می‌خواهد. پس لزومی ندارد ما بگردیم و معادل برای آن پیدا کنیم. اصلاً شما در مورد نویسنده‌ها گفتید که زبان یک نویسنده با زبان نویسنده دیگر فرق دارد،

معادل‌های آن را نمی‌توانید با معادل‌های ذهنی خودتان مقایسه کنید. زبان هم همین طور است. مثلاً در زبان انگلیسی، نمی‌توانیم بگوییم که این واژه‌ها روی هم سوار می‌شوند. به نظر من، برای مفهوم جدید، باید معادل‌های جدید بیابیم. آقای دکتر حق‌شناس گفتند که من برای واژه «کلیشه» معادل فارسی دارم، که همان «خشک‌واژه» است. «خشک‌واژه» مثل «خشک‌مقدس». بعد وقتی که من نظر ایشان را در ذهن خودم باز کردم، دیدم که ما در فارسی تعبیری داریم که ایشان این تعبیر را متکثر کرده‌اند. به نظر من، ما هم می‌توانیم از متون کهن‌مان استفاده کنیم و هم قابلیت‌هایی را که در زبان ما هست، به خدمت بگیریم.

نکته دیگر که به ذهن من می‌آید، در مورد بحثی است که شما گفتید بلاغت. خود زبان، اصلاً واژه نیست، این که شما بتوانید یک مفهوم را در پاراگراف یا در متن انتقال دهید، خیلی شرط است و نظریات زیادی هم در این مورد وجود دارد.

مثلاً می‌توان به بحث‌هایی که در زبان‌شناسی هست، رجوع کرد. زبان‌شناسی دستاوردهایی دارد که می‌تواند در ترجمه به کمک ما بیاید.

نکته آخر را هم در مورد معادل‌گذاری بگویم. معضلی که داریم، این است که معادل‌گذاری «من در آوردم» خیلی زیاد است. هرکس خودش را صاحب نظر می‌داند و واژه می‌سازد. زبان حالت ساختی دارد. ما وقتی می‌خواهیم اسم فاعل بسازیم، می‌گوییم «نویس» که با پسوند «نده» می‌شود «نویسنده» و مثال‌های دیگر که هی تکثیر می‌کنیم. می‌گوییم بن مضارع به علاوه پسوند «نده». یکی دیگر از مشکلات ما این است که ساخت واژه و صرف‌مان به هم ریخته است. فرض کنید من کار نقد می‌کنم. وقتی که می‌خواهم بگویم من کار نقد می‌کنم، می‌گویم «من ناقد هستم»، «ناقد» وزن فاعل عربی است و مطلقاً فارسی نیست و هیچ هویت فارسی ندارد. منتهی چون به عنوان یک لغت جا افتاده است، به کار می‌برند. در عین حال، اگر بخواهیم فارسی جایش بگذاریم. می‌شود «نقدنده». جلوتر هم می‌آییم، می‌بینیم که زبان انگلیسی به فارسی هجوم آورده. این است که ما می‌گوییم فلانی فوتبالیست است، فلانی گرافیس است. ما «ایست» انگلیسی را به کار می‌بریم.

حکیمی: نظر من این نبود که ما کلماتی را اختراع کنیم. باید فرهنگستانی باشد، فرهنگستان اولین بار در زمان رضاشاه به وجود آمد. رضا شاه فقط دچار یک اشکال بود که فکر می‌کرد فرهنگستان را باید با قدری اداره کرد. مثلاً حتماً باید تا شهریور ماه ۵۰ لغت بیابورید. آن‌ها هم چون مجبور بودند، مثلاً به جای «مستقیم»، «سیخکی» گذاشتند. زمانی در نامه‌های اداری می‌آمد که «این نامه سیخکی برود» یا مثلاً به جای «جلسه» گفتند، «نشست».

با همه این‌ها فرهنگستان زمان رضاشاه واژه‌های خوبی هم به کار برد؛ مثل «شهرداری» و «شهربانی».



کسانی که می‌گویند «زبان فارسی آن میدان را ندارد که با این همه پیشرفت علوم، بتواند واژه بسازد.» نه، خوب هم می‌تواند بسازد و این را زبانشناسانی مثل آقای باطنی می‌گویند. ولی ما یک گرفتاری داریم؛ بعد از انقلاب، تعدادی سر خود، واژه ساختند: «در کتابهای کامپیوتری که پسر من می‌گیرد، واژه‌های انگلیسی به کار برده شده است. حتی من یک بار تلفن زدم و گفتم که «همه این کتاب انگلیسی است.» گفتند: «ما واژه نداریم.» به نظر من، فرهنگستان باید شروع کند و این واژه‌ها را بسازد. قدری هم ساخته که جالب است.

عمیق: بحث آقای حکیمی، به گونه‌ای گسترده بود و درباره کل قضایا صحبت کردند. بحث زبان‌شناسی بود، بحث ادبیات فارسی بود، بحث استفاده از متون کهن بود و همین طور تنگ میدانی واژگان و مسایل دیگر. بحث جالب و مفصلی بود. جا دارد که ۶-۵ ساعت راجع به این قضایا صحبت شود. ولی مشکل دیگری که ما در این جامعه داریم، چیز دیگری است و شاید فرصت نشد که آقای حکیمی در این مورد صحبت کنند. ببینید، مسئله تنگ میدانی نیست. من می‌خواهم مطلب دیگری را عرض کنم. آقای حکیمی، از مسایلی شروع کردند که در واقع، مسایل بسیار ساده و ابتدایی است که ما درگیر آنها هستیم. مشکل چیز دیگری است.

من می‌خواهم قدری کاربردی‌تر و علمی‌تر این قضیه را باز کنم. ما می‌گوییم «برگ‌ها غذاسازی می‌کنند». این جمله بار علمی دارد. مترجم تازه‌کار که با علوم گیاه‌شناسی آشنایی ندارد و تازه یک مدرس دانشگاهی از جایی گرفته است، می‌گوید «برگ‌ها می‌توانند غذا درست کنند.» ما با آقای حکیمی، با آقای بکایی می‌آییم، این جا می‌نشینیم و می‌گوییم که «غذاسازی» واژه‌ای کوتاه‌تر، مختصرتر و مفیدتر است. اصلاً مسئله تنگ میدانی نیست. بحث دیگر، این است که مترجمین ما وقتی در زمینه‌ای کار می‌کنند، باید قبلاً با زمینه کاری موردنظر آشنایی داشته باشند. یعنی وقتی من زیست‌شناسی ترجمه می‌کنم، همین که پاراگرافی را می‌بینم، کل پاراگراف در ذهنم جا می‌گیرد.

ما معمولاً می‌گوییم کلمات تصویری. «ایستگاه اتوبوس» را هیچ وقت ما نمی‌خوانیم، تصویر یک ایستگاه اتوبوس در ذهن ما نقش می‌بندد. اما یک آدم غربی اگر به ایران بیاید، می‌گوید «ایستگاه اتو...بوس». اگر یکی با زمینه‌ای

که کار می‌کند، آشنا باشد، تمام پاراگراف در ذهنش شکل می‌گیرد. بحث این است که بعضی‌ها در زمینه‌ای کار می‌کنند که اصلاً در آن زمینه وارد نیستند. اصلاً بحث کم آوردن کلمات نیست. ببینید Survey یعنی «بررسی کردن»، ولی در راه و ساختمان می‌شود «نقشه برداری». من که می‌خواهم راه و ساختمان ترجمه کنم، اگر بلد نیستم، اگر در دیکشنری حییم و آریانپور Survey را ببینم و «بررسی» را ببینم، «بررسی» را به جای این کلمه

می‌گذارم. وقتی می‌خواهم «چشمم آب نمی‌خورد» را ترجمه کنم، نمی‌توانم بگویم "don't drink water My eyes". این یک اصطلاح است. اصلاً مسأله تنگ میدانی نیست.

کلمات و عبارات ضعیف یک بحث است، غلط علمی داشتن، یک بحث و واژه‌یابی یک بحث دیگر است. الان من در ترجمه‌ها ممکن است با یک واژه خارجی روبه‌رو شوم و چه در متون کهن و چه در متون امروز، نتوانم معادل پیدا کنم و ناچارم به پانویس متوسل شوم. چاره‌ای ندارم. بنده کتاب‌های علمی ناشری را ویرایش می‌کردم. یکی نوشته بود: «ماشین‌های باهوش»، خط زدم و نوشتم «ماشین‌های هوشمند». ببینید این جا مسئله تنگ میدانی نیست، طرف کم می‌آورد. نه به متون کهن کار ندارد و نه به متون جدید. انتخاب واژه و قشنگی واژه بحثی است که به تجربه و دانش یک مترجم برمی‌گردد و وارد نبودن به زمینه‌ای که در آن کار می‌کند، بحث دیگری است. هر علمی واژگان خاص خودش را می‌طلبد. پسری به پدرش گفت که «فلانی آمد». پدر گفت «نگو آمد، بگو تشریف آورد». پسر رفت و زمین خورد و از بینی‌اش خون آمد، گفت «بابا! از بینی‌ام خون تشریف آورد.» پدرش گفت: «این جا دیگر نگو تشریف آورد، بگو آمد.» حالا که شما در مورد تنگ میدانی صحبت فرمودید، این که ما پریشان‌خاطری و غیره را بگوییم، به زیباسازی کلام و جمله برمی‌گردد.

ما می‌گوییم «تکثیر سلول» و «تقسیم شدن سلول». این جا دیگر تنگ میدانی نداریم، حتی لازم نیست سراغ ابوریحان بیرونی برویم. دانش داشتن در یک زمینه یک بحث است و ضعیف ترجمه کردن یک بحث. شما که فرمودید تنگ میدانی، به علوم روان‌شناسی، عرفان و فلسفه برمی‌گردد، اما در مورد کتاب‌هایی مثل فیزیک و شیمی، تنگ میدانی نداریم. کسی که با شیمی آشنایی ندارد، نباید شیمی ترجمه کند و اگر ترجمه کند، بد از آب در می‌آید. بحث من این بود که کاش استاد حکیمی، این مسئله را تفکیک می‌کردند.

حکیمی: مثل این که آقای عمیق، بخشی از حرف‌های من را از بس که بد صحبت کردم، متوجه نشدند. وقتی که من مسئله اقبال را مطرح کردم و گفتم آن آقا وارد نبود و اصلاً اندیشه اقبال را نمی‌دانست و شروع کرده بود به ترجمه، همان بحث شماسست. کتابی ترجمه کرده بود که رشته‌اش نبود. یعنی در بخش فنی دکترا گرفته بود و تصور می‌کرد که در زمینه عرفان هم می‌تواند ترجمه کند. من نتوانستم مثال بیشتری بیاورم. من هم خواستم همین را بگویم. کسی که می‌خواهد کتاب شیمی ترجمه کند، باید در آن زمینه مطالعه داشته باشد و بعد شروع کند. بسیاری از مترجمین ما بدون این که در آن رشته کار کرده باشند، شروع به ترجمه می‌کنند و بعد به مکافات برمی‌خوریم. یکی زیست‌شناسی نخوانده است و زیست‌شناسی ترجمه می‌کند. حالا اشکال ندارد که ترجمه کرده، باید

ببرد و به یک زیست‌شناس بدهد تا آن را ویرایش کند. عمیق: آقای حکیمی، وقتی شما می‌گویید کسی که زیست‌شناسی را نمی‌شناسد و می‌رود زیست‌شناسی را ترجمه می‌کند، دیگر بحث تنگ میدانی مطرح نیست. منظورم این است که شما نمی‌توانید بگویید که طرف کم آورده از نظر کلمه. طرف اصلاً این کاره نیست.

حکیمی: خیلی از مترجمین مطلب را می‌فهمند، ولی نمی‌توانند لغت را درست به کار ببرند. واژه را خوب نمی‌شناسند، متوجه مطلب می‌شوند، ولی نمی‌توانند بیان کنند. این تنگ میدانی است.

عمیق: من هم به شما قول می‌دهم و می‌توانم دلایل زیادی بیاورم که طرف باواژگان آن علم آشنا نبوده، نه این که نتوانسته. ببینید، ما می‌گوییم «روزنه‌های برگ»، اگر طرف، کلاس دوم ابتدایی را هم خوانده باشد «روزنه‌های برگ» را فهمیده است. طرف می‌نویسد «سوراخ‌های برگ» و یا چیزهای دیگر...

حکیمی: ببینید آقای عمیق، من فقط یک مثال می‌زنم؛ کتاب «حدس‌ها و ابطال‌ها» را دو نفر ترجمه کرده‌اند؛ یکی آقای مهاجری و یکی هم آقای فولادوند. آقای فولادوند، به وسعت واژه‌ها آشنا بوده و قشنگ ترجمه کرده، آقای مهاجری هم رشته‌شان بوده، ولی فارسی را کامل نمی‌دانسته. ایشان واژه Doctor of law را «دکتر قانون» نوشته‌اند. آقای فولادوند می‌دانسته که ما اصلاً «دکتر قانون» نداریم و معنایش «فقیه» می‌شود. شما مقایسه کنید. بسیاری از این‌ها مطلب را فهمیده‌اند، ولی لغت را نمی‌دانند.

عمیق: من جمله آخر خودم را خدمت شما عرض می‌کنم. یکی از انتشاراتی‌ها کتابی به من داد. در این کتاب، از یک نوع ماهی صحبت شده بود که «لومینسیانس» بود و پوست بدنش نورافشانی می‌کرد. به همین علت، ماهی‌های کوچک به طرفش جذب می‌شدند و این ماهی، ماهی‌های کوچک را می‌خورد. مترجم نوشته بود: «چراغ قوه‌ای را که بالای سر این ماهی می‌بینید.» شما این را به حساب چه می‌گذارید؟ حالا این جا بحث تنگ میدانی است؟ نمی‌دانم چطور این ماهی می‌تواند به سر و صورتش چراغ قوه وصل کند!

بکایی: آنچه استاد حکیمی می‌فرمایند، صحیح است. به ویژه این که در متون علمی، حتی متون علمی دانشگاهی، کسانی که استاد این کارها هستند که این متون را ترجمه می‌کنند، دچار مشکل می‌شوند؟ یعنی اساتید دانشگاه، کسانی که دارای کرسی‌های دانشگاهی هستند، گاهی دچار کمبود واژه می‌شوند.

در همان شیمی که دوستان مثال زدند. ما در دانشگاه با این‌ها برخورد داشتیم. در شیمی تجزیه، کتابی بود که ما باید می‌خواندیم. در آن کتاب، جمله‌ای بود که ما هر چند خواندیم، نفهمیدیم. رفتیم سراغ مترجم که استاد خود ما بود. ایشان هم توضیح شفاهی

داد، ولی ما باز هم نفهمیدیم. بعد رفتیم سراغ استاد دیگری که در آمریکا تحصیل کرده بود. ایشان، هم مترجم و هم ویراستار بود. ایشان هم شروع کردند به توضیح دادن و آخرش گفت: بابا وقتی که مطلب را نگرفته‌ای، بنویس نفهمیدم. آخر کنار هم چیدن چهار تا کلمه که نشد ترجمه. برخی از این ترجمه‌های به ظاهر فارسی، خواندن‌شان مشکل‌تر از خواندن متن اصلی است. مثلاً آمدند و به جای الکترولیز گذاشتند برق گرفت. ما کلی زحمت کشیدیم تا فهمیدیم این برق‌گرفت، همان الکترولیز است. به نظر من جست و جوی واژه و ساختن واژه‌های جدید باید با دقت بیشتری انجام شود. وقتی واژه‌ای نداریم، بهتر است زیاد به خودمان زحمت ندهیم و برای دیگران دردسر نترسیم.

امینی: کلام آرام استاد حکیمی، دلنشین بود. به قول ایشان بعضی از مترجمان به واژگان بیرونی بیشتر از واژگان داخلی آشنایی دارند. زبان فارسی را آنطور که زبان دوم را می‌فهمند، نمی‌دانند. مثال ایشان از کتاب «حدس و ابطال‌ها»، کاملاً بجا است. ناتوانی مترجم گاهی اوقات به جایی می‌رسد که مانند بعضی از مترجمان امروزی، متن را حذف می‌کنند. خود بنده کتابی را مطالعه می‌کردم که متوجه شدم بین بعضی جملات و پاراگراف یک ناهماهنگی عجیبی به چشم می‌خورد. خوشبختانه کتاب اصلی را داشتیم؛ وقتی به کتاب اصلی مراجعه کردم با تعجب دیدم که بسیاری از جملات مهم کتاب که میانی نظری کتاب بود حذف شده است. وقتی با مترجم در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: «در حد دانش آموختگان ایرانی نبود، بنابراین آنرا حذف کردم!» به هر حال اینهم یک نوع ترجمه است! جالب اینجاست که گاهی اوقات ویراستاران نیز به کمک چنین مترجمانی می‌آیند و آشی درست می‌کنند که واقعاً خوردنی است! شما در چنین بازار فرهنگی آیا انتظار دارید کتابهای علمی را به زبان اصلی بخوانید یا به زبان فارسی.

من ترجیح می‌دهم به همان زبان اصلی مطالعه کنم چرا که خواندن آن راحت‌تر و قابل فهم‌تر است. چنین نشست‌هایی می‌تواند در آینده نگرش واحدی را در ترجمه متون علمی به راه بیندازد و فقدان اطلاع‌رسانی و نقد را در جامعه فرهنگی تا حدودی جبران کند. امیدوارم که چنین شود...

بکایی: با تشکر از استاد حکیمی و سایر دوستان.

پی‌نوشت‌های مربوط به سخنرانی:

۱. R. W. Emerson

۲. ابوریحان بیرونی، التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، تصحیح جلال‌الدین همایی، (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۵)، ج ۲، مقدمه.

۳. کتاب سی سال ترجمه، سخن می‌گویند از تجربیات خویش، (تهران: انتشارات انوار دانش، ۱۳۷۷) ص ۱۳۳.

